«بندر دارم، نیاز ندارم» پدیده‌ی تازه‌ی مردم روستای دره‌ی خاور در میان کشت برنج

نویسنده: مهرداد نوروزی

در روستای دره‌ی خاور، که از جاده‌ی اصلی ۴۲ کیلومتر فاصله دارد و تا نزدیکترین بندر ۶۰ کیلومتر راه است، سال‌ها رسم بر این بود که جوان‌ها پس از پایان دبیرستان راهی شهر می‌شدند و دیگر برنمی‌گشتند. اما در سال ۱۴۰۱ اتفاقی افتاد که هیچ کس پیش‌بینی نکرده بود. چند خانواده تصمیم گرفتند فرزندانشان را نفرستند و خود آن‌ها به کار کشاورزی روی آورند. امروز، سه سال بعد، این تصمیم به پدیده‌ای تازه در منطقه تبدیل شده است. این گزارش به سراغ کسانی رفته است که در مزرعه‌ی برنج، در گلخانه‌ها و در بازار محلی روستا، زندگی تازه‌ای ساخته‌اند.

در ابتدا همه فکر می‌کردند که این تصمیم دوام نخواهد آورد. حاج‌آقا رحیم کشاورز، پدر یکی از خانواده‌ها، می‌گوید: «فکر می‌کردیم بچه‌ها یک فصل می‌مانند و بعد دلتنگ می‌شوند و می‌روند. اما دیدیم که هر روز صبح زودتر از خودشان بیدار می‌شوند و می‌پرسند امروز چه کاری باید کرد.» این جمله در روستا به ضرب‌المثلی تبدیل شده است. در مجموع، ۱۷ خانوار در این مدت تصمیم گرفتند فرزندان خود را از مدرسه‌ی شبانه‌روزی بیرون بیاورند و به کار در مزرعه مشغول کنند.

از کلاس درس تا کرت برنج

برای درک این پدیده باید به روزمره‌ی زندگی این خانواده‌ها نگاه کرد. ساعت ۵:۳۰ صبح، خورشید هنوز پشت کوه‌های شرقی است و مه روی مزارع برنج نشسته است. گروهی ۱۲ نفره با کلاه لبه‌دار و چکمه وارد مزرعه می‌شوند. سن‌ها از ۱۶ تا ۶۲ سال است. برنج کاری کار سختی است. کمر درد، سوزش پوست از آب شور، و گزش زالو روزانه تکرار می‌شود. اما هیچ‌کس شکایت نمی‌کند. شاید چون همه می‌دانند که این کار برای خود آن‌ها است، نه برای کسی دیگر.

مریم احمدی، دختر حاج‌آقا رحیم، که پیش از این در شهر دیپلم گرفته بود، می‌گوید: «اول فکر می‌کردم برای پدرم کار می‌کنم. حالا می‌دانم برای خودم دارم کار می‌کنم. وقتی برنج را می‌فروشیم و پولش را می‌شمریم، می‌دانم که دستم چه کاری بلد است.» او اکنون مسئول حساب‌های تعاونی کوچک روستا است و دفاتر را با دقتی می‌نویسد که از معلم سابقش یاد گرفته است. این تعاونی شامل ۴۲ عضو است و محصول آن به شهرهای همسایه فروخته می‌شود.

گلخانه‌ها و بازار محلی

در کنار مزارع برنج، گلخانه‌هایی ساخته شده‌اند که گوجه‌فرنگی، خیار و سبزی‌های برگ می‌کارند. این گلخانه‌ها متعلق به سه خانواده است که پس از بازگشت از شهر، وام کوچکی گرفتند و با کمک همسایه‌ها ساختند. هزینه‌ی هر گلخانه حدود ۳۰۰ میلیون تومان بوده است. برق خورشیدی و چاه عمیق هم نصب شده است. یکی از گلخانه‌ها اکنون ۲۰ کارگر دارد و بقیه به صورت خانوادگی اداره می‌شود.

بازار محلی روستا هر پنجشنبه برپا می‌شود. غرفه‌ها پر است از برنج، سبزی، عسل و صابون دست‌ساز. قیمت‌ها پایین است و مردم همسایه هم می‌آیند. یکی از خریداران، آقای منصور نوروزی، می‌گوید: «قبلاً مجبور بودم از بازار شهر خرید کنم و دو برابر پول بدهم. حالا می‌دانم کجا می‌ایستد و از چه کسی می‌خرد.» این پیوند مستقیم میان تولیدکننده و مصرف‌کننده، بدون واسطه، یکی از دستاوردهای مهم این تجربه است.

چالش‌ها و آینده

همه چیز گل و بلبل نیست. جاده‌ی خاکی روستا در زمستان بسته می‌شود و محصول تازه فاسد می‌شود. برق گاهی قطع می‌شود و یخچال کافی نیست. برخی از جوانان هم هنوز می‌گویند که موقت است و می‌خواهند برگردند. اما آمار نشان می‌دهد که از ۱۷ خانوار، ۱۴ خانوار هنوز ساکن‌اند و سه خانوار دیگر هم فرزند دیگر را نفرستاده‌اند. این عدد برای روستایی با ۳۱۰ نفر جمعیت، عدد کوچکی نیست.

مسئولان محلی قرار است در بهار آینده جاده‌ی روستا را آسفالت کنند و یک دستگاه برق خورشیدی برای چاه عمیق نصب شود. این دو طرح، اگر اجرا شود، می‌تواند سرنوشت این تجربه را تغییر دهد. اما مردم دره‌ی خاور می‌دانند که هیچ طرحی جای تصمیم خود آن‌ها را نمی‌گیرد. شاید همین است که این داستان را جالب کرده است: نه وعده‌ی بزرگ، نه شعار، فقط چند خانواده که تصمیم گرفتند در خانه‌ی خود بمانند و کار کنند.

«بندر دارم، نیاز ندارم» پدیده‌ی تازه‌ی مردم دره‌ی خاور در میان کشت برنج

دره‌ی خاور، استانی کوهستانی با ۴۲ روستا و جمعیتی نزدیک به ۱۸ هزار نفر، سال‌ها الگوی آشنایی داشت: جوان درس می‌خواند، شهر می‌رفت و دیگر برنمی‌گشت. اما در سال ۱۴۰۱ چند خانواده در روستای کهنه‌دره تصمیم گرفتند فرزندان خود را از مدرسه‌ی شبانه‌روزی بیرون بیاورند و به کار در مزرعه‌ی برنج مشغول کنند. امروز، سه سال بعد، این تصمیم به پدیده‌ای تازه در منطقه تبدیل شده است. این گزارش به سراغ کسانی رفته است که در مزرعه، در گلخانه‌ها و در بازار محلی روستا، زندگی تازه‌ای ساخته‌اند.

حاج‌آقا رحیم کشاورز، پدر یکی از خانواده‌ها، می‌گوید: «فکر می‌کردیم بچه‌ها یک فصل می‌مانند و بعد دلتنگ می‌شوند و می‌روند. اما دیدیم که هر روز صبح زودتر از خودشان بیدار می‌شوند و می‌پرسند امروز چه کاری باید کرد.» این جمله در روستا به ضرب‌المثلی تبدیل شده است. در مجموع، ۱۷ خانوار در این مدت تصمیم گرفتند فرزندانشان را نفرستند و خود آن‌ها به کار کشاورزی روی آورند. امروز، سه سال بعد، این تصمیم به پدیده‌ای تازه در منطقه تبدیل شده است.

از کلاس درس تا کرت برنج

برای درک این پدیده باید به روزمره‌ی زندگی این خانواده‌ها نگاه کرد. ساعت ۵:۳۰ صبح، خورشید هنوز پشت کوه‌های شرقی است و مه روی مزارع برنج نشسته است. گروهی ۱۲ نفره با کلاه لبه‌دار و چکمه وارد مزرعه می‌شوند. سن‌ها از ۱۶ تا ۶۲ سال است. برنج کاری کار سختی است. کمر درد، سوزش پوست از آب شور، و گزش زالو روزانه تکرار می‌شود. اما هیچ‌کس شکایت نمی‌کند. شاید چون همه می‌دانند که این کار برای خود آن‌ها است، نه برای کسی دیگر.

مریم احمدی، دختر حاج‌آقا رحیم، که پیش از این در شهر دیپلم گرفته بود، می‌گوید: «اول فکر می‌کردم برای پدرم کار می‌کنم. حالا می‌دانم برای خودم دارم کار می‌کنم. وقتی برنج را می‌فروشیم و پولش را می‌شمریم، می‌دانم که دستم چه کاری بلد است.» او اکنون مسئول حساب‌های تعاونی کوچک روستا است و دفاتر را با دقتی می‌نویسد که از معلم سابقش یاد گرفته است. این تعاونی شامل ۴۲ عضو است و محصول آن به شهرهای همسایه فروخته می‌شود. این پیوند مستقیم میان تولیدکننده و مصرف‌کننده، بدون واسطه، یکی از دستاوردهای مهم این تجربه است